

# پازل پروتکلم ۱

یک مایم برای یک بازیگر

ساموئل بکت

علی علوی کامران

او همچنان به دست هایش نگاه می کند.  
صدای سوت از بالا.

به بالا نگاه می کند، قیچی را می بیند، آن را می گیرد و شروع می کند به کوتاه کردن ناخن هایش.  
برگ ها مثل سایه بان بسته می شود، سایه ناپدید می شود.

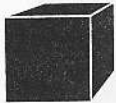


او قیچی را می اندازد، می اندیشد.  
یک تنگ کوچک، که برچسب بزرگ «آب» روی آن نوشته شده، پایین می آید، حدود سه یاردی زمین آویزان می شود.



او همچنان می اندیشد.  
صدای سوت از بالا

او به بالا نگاه می کند، تنگ را می بیند، می اندیشد، بلند می شود، می رود و زیر آن می ایستد، بیهوده تلاش می کند تا به آن دست یابد، منصرف می شود، کنار می ایستد، می اندیشد.



یک مکعب بزرگ پایین می آید، روی زمین قرار می گیرد.



او همچنان می اندیشد.

صدای سوت از بالا.

او برمی گردد، متوجه مکعب می شود، نگاهش می کند، به تنگ نگاه می کند، می اندیشد، به طرف مکعب می رود، آن را برمی دارد، می برد و زیر تنگ می گذارد، استحکام آن را امتحان می کند، بیهوده تلاش می کند به تنگ دست یابد، منصرف می شود، کنار می ایستد، می اندیشد.  
مکعب دوم کوچک تری پایین می آید، روی زمین قرار می گیرد.



او همچنان می اندیشد.

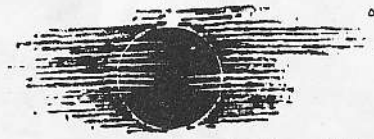
صدای سوت از بالا.

او برمی گردد، متوجه مکعب دوم می شود، نگاهش می کند، به تنگ نگاه می کند، به طرف مکعب دوم می رود، آن را برمی دارد، می برد و زیر تنگ می گذارد، استحکام آن را امتحان می کند، روی آن می رود، بیهوده تلاش می کند به تنگ دست یابد، منصرف می شود، پایین می آید، مکعب دوم را برمی دارد تا به جای خود بگذارد، تردید می کند، بیشتر فکر می کند، آن را زمین می گذارد، به طرف مکعب بزرگ می رود، برش می دارد، می برد و روی مکعب کوچک قرار می دهد. استحکام آن را آزمایش می کند، روی آن می رود، مکعب ها فرو می ریزند، او می افتد، فوراً بلند می شود، خود را می تکاند، می اندیشد.



او مکعب کوچک را برمی دارد، روی مکعب بزرگ می گذارد، استحکام آن را آزمایش می کند، روی آن می رود، و نزدیک است که تنگ را بگیرد ولی

صحرا نور خیره کننده



مرد از سمت راست به داخل صحنه پرتاب می شود.  
او می افتد، فوراً بلند می شود، خود را می تکاند، کنار می ایستد، می اندیشد.



صدای سوت از سمت راست.  
او می اندیشد، از سمت راست خارج می شود.



بلافاصله به پشت بر روی صحنه پرتاب می شود، می افتد، فوراً بلند می شود، خود را می تکاند، کنار می ایستد، می اندیشد.  
صدای سوت از سمت چپ.  
او می اندیشد، از سمت چپ خارج می شود.



بلافاصله به پشت بر روی صحنه پرتاب می شود، می افتد، فوراً بلند می شود، خود را می تکاند، کنار می ایستد، می اندیشد.  
صدای سوت از سمت چپ.  
او می اندیشد، سمت چپ می رود، تردید می کند، مکث می کند، برمی گردد، می اندیشد.



درخت کوچکی پایین می آید، روی زمین قرار می گیرد.  
تقریباً حدود سه یاردی زمین شاخه ای دارد و در نوک آن دسته کم پشت برگ نخلی که در پای خود سایه ای دایره وار ایجاد می کند.

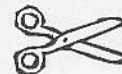


او همچنان می اندیشد.  
صدای سوت از بالا.

او می چرخد، درخت را می بیند، می اندیشد، به سمت آن می رود، زیر سایه اش می نشیند، به دست هایش نگاه می کند.



یک قیچی خیاطی پایین می آید. در فاصله یک یاردی زمین مقابل درخت قرار می گیرد.





او مکعب‌ها را یک به یک سر جایشان برمی‌گرداند، به طرف کمند می‌رود، آن را می‌برد و روی مکعب کوچک دوم به صورت کلاف منظم می‌پیچد.



کنار می‌ایستد، می‌اندیشد.



صدای سوت از سمت راست. او می‌اندیشد از سمت راست خارج می‌شود.

فوراً به روی صحنه پرتاب می‌شود، به پشت می‌افتد، فوراً بلند می‌شود، خود را می‌تکاند، کنار می‌ایستد، می‌اندیشد.

صدای سوت از سمت چپ. او تکان نمی‌خورد.



به دست‌هایش نگاه می‌کند، به دنبال قیچی می‌گردد، آن را می‌بیند، می‌رود و آن را برمی‌دارد، شروع به کوتاه کردن ناخن‌هایش می‌کند، متوقف می‌شود، می‌اندیشد، انگشتش را در امتداد تیغه قیچی می‌کشد، می‌رود و آن را روی مکعب کوچک قرار می‌دهد، کنار می‌ایستد، یقه خود را باز می‌کند، گردش را آزاد می‌کند و انگشتش را روی آن می‌کشد. مکعب کوچک بالا کشیده می‌شود و ناپدید می‌شود و با خود طناب و قیچی را هم می‌برد.



او برمی‌گردد تا قیچی را بردارد، می‌بیند چه اتفاقی افتاده. کنار می‌ایستد، می‌اندیشد.

او می‌رود و روی مکعب بزرگ می‌نشیند.

مکعب بزرگ از زیر او کشیده می‌شود. او می‌افتد.

مکعب بزرگ به سمت بالا کشیده و ناپدید می‌شود.



او به پهلو روی زمین دراز می‌شود.

صورتش به سمت تالار و نور شدید در برابرش است.



تنگ پایین می‌آید و نزدیک بدن او می‌ایستد.

او حرکت نمی‌کند.

صدای سوت از بالا.

حرکت نمی‌کند.

تنگ پایین‌تر می‌آید و در برابر صورتش تاب می‌خورد.



او حرکت نمی‌کند.

تنگ به بالا کشیده و ناپدید می‌شود.

شاخه به حالت افقی برمی‌گردد.

برگها باز می‌شوند، سایه برمی‌گردد.

صدای سوت از بالا.

او حرکت نمی‌کند.

درخت بالا کشیده و ناپدید می‌شود.

به دست‌هایش نگاه می‌کند.

پرده



تنگ کمی بالا کشیده می‌شود و دور از دسترس او قرار می‌گیرد. او پایین می‌آید، می‌اندیشد، مکعب‌ها را یک به یک به جای خودشان برمی‌گرداند، کنار می‌ایستد، می‌اندیشد.

مکعب سوم کوچک‌تر از آن دو پایین می‌آید، روی زمین قرار می‌گیرد. او همچنان می‌اندیشد.



صدای سوت از بالا.

او برمی‌گردد، متوجه مکعب سوم می‌شود، نگاهش می‌کند، می‌اندیشد، کنار می‌ایستد، می‌اندیشد.



مکعب سوم بالا کشیده می‌شود و ناپدید می‌شود.

کنار تنگ یک طناب پایین می‌آید، با گره‌هایی که بالا رفتن را آسان می‌کند.

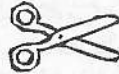
او همچنان می‌اندیشد.



صدای سوت از بالا.

او برمی‌گردد، متوجه طناب می‌شود، می‌اندیشد، به طرفش می‌رود، از آن بالا می‌رود و کمی مانده که تنگ را بگیرد طناب رها می‌شود و او را به پشت به زمین می‌اندازد.

او می‌اندیشد، دنبال قیچی می‌گردد، قیچی را می‌بیند، می‌رود آن را برمی‌دارد، به طرف طناب برمی‌گردد و با قیچی شروع به بریدن طناب می‌کند.



طناب به سمت بالا کشیده می‌شود، او را از زمین بلند می‌کند، آویزان می‌شود، موفق می‌شود طناب را قطع کند، به پشت به زمین می‌افتد، قیچی را می‌اندازد، فوراً بلند می‌شود، خود را می‌تکاند، می‌اندیشد.

طناب با به سرعت بالا کشیده و ناپدید می‌شود.

با مقداری از طناب که در اختیارش است یک کمند درست می‌کند و سعی می‌کند با کمند تنگ را به دست آورد.

تنگ به سرعت بالا می‌رود و ناپدید می‌شود.



کنار می‌ایستد، می‌اندیشد.

او کمند در دست به طرف درخت می‌رود، به شاخه‌اش نگاه می‌کند، برمی‌گردد و به مکعب‌ها نگاه می‌کند، دوباره به شاخه نگاه می‌کند، کمند را می‌اندازد، به سمت شاخه می‌رود، به سمت مکعب‌ها می‌رود، مکعب کوچک دوم را برمی‌دارد و می‌آورد زیر شاخه می‌گذارد، برمی‌گردد و مکعب بزرگ اول را برمی‌دارد، می‌آورد و زیر شاخه می‌گذارد، آن را روی مکعب کوچک قرار می‌دهد، تردید می‌کند، بیشتر فکر می‌کند، آن را زمین می‌گذارد، مکعب کوچک را برمی‌دارد و آن را روی مکعب بزرگ می‌گذارد، استحکام آن‌ها را آزمایش می‌کند، کنار می‌ایستد و خم می‌شود تا کمند را بردارد.

شاخه درخت در راستای تنه به پایین خم می‌شود.

او کمند در دست راست می‌ایستد، برمی‌گردد و می‌بیند چه اتفاقی افتاده. کمند را می‌اندازد، کنار می‌ایستد، می‌اندیشد.

کنار می‌ایستد، می‌اندیشد.

